

متن پرسش

بسم الله الرحمن الرحيم: سلام عليكم خدمت استاد طاهرزاده: در همین ابتدا از شما معذرت می‌خواهم که جواب ایمیل قبلی را نگرفته، دوباره وقت گرانقدر را شما گرفتم. استاد، بنده ی حقیر در ایمیل های قبلی گفتم که اول راه هستم، برای همین زیاد مسدع اوقات شما می‌شوم، حلالم کنید. به لطف و توفیق الهی می‌خواهم قدم در راه بندگی بگذارم همان راهی که گمشده ی ماست هر چند دیر به فکر افتادم اما آمدم، استاد، بنده ی حقیر در دوره ی دانشجویی ارتباط کمی با اطرافیان و مخصوصا اقوام داشتم که روحیه ی خوبی برایم به ارمغان آورده بود، از خیلی از قیل و قال های دنیوی آزاد بودم، مشکل اینجاست که بنده آن دوره دانشجو بودم و به بهانه درس و دانشگاه و دوری راه از رفتن به خیلی از مجالس و حضور در مهمانی ها و جمع شانه خالی می‌کردم و به صورت خیلی محدود با خانواده و اقوام در ارتباط بودم، اما طی این سه سالی که خانه نشین شدم رنگ دنیایی گرفتم، دو هفته ای می‌شود که دوباره دلم هوایی شده و بی‌قرارم، هر چقدر دل و عقلم را کنار هم می‌گذارم بینم هر دو تصدیق می‌کنند که آن دوران، دوران خیلی خوبی بود، سراسر آرامش و... الان که می‌خواهم همان رویه را ادامه بدهم با ممانعت خانواده روبه رو می‌شوم، عروسی نمی‌روم ناراحت می‌شوند... در جمع که حاضر می‌شوم وقتی غیبت می‌کنند جلوگیری می‌کنم ناراحت می‌شوند مجلس را ترک می‌کنم ناراحت می‌شوند... استاد برخی از اقوام و نزدیکانمان از جمله دامادمان مخالف ولایت فقیه است، با نرفتنم به خانه شان راحت ترم ولی مادرم ناراحت می‌شوند، اتفاقا چند دقیقه قبل وصیت نامه شهید داوود عابدی را مطالعه می‌کردم که نوشتند با کسانی که ولایت فقیه را قبول ندارند قطع ارتباط کنید. تکلیف بنده چیست؟ اجرکم عندالله. یا علی مدد

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام عليكم: این زمان، باید با مدارا و احترام به بقیه عمل کرد. انزوا و دوری از بقیه خوب نیست. انسان‌ها با انسان‌ها، انسان می‌شوند. محبت به دیگران، انسان را انسان می‌کند. چگونه انسان به خاطر چنین بهانه‌هایی به خانه‌ی خواهرش نرود؟! موفق باشید